

اردشیر اول و داریوش دوم

آردشیر اول

خشیارشا در سال ۴۶۵ پم درگذشت و پسرش با لقب آرتخشتر (شاه عدالت گستر) بر جایش به سلطنت نشست. این همان آردشیر درازدست (یعنی گشاده دست، سخاوت مند) است که چهل و یک سال با شآن و شوکت در ایران و جهان شاهنشاهی کرد. به سبب آن که در زمان آردشیر اول وابستگی یونانیان به ایران بیش از هر زمان دیگری بود، این پادشاه نیز همچون داریوش و خشیارشا در تاریخ یونان جایگاه ویژه‌ئی دارد. علت این امر نیز آن است که او، همچون خشیارشا، با همه امیران شهرهای یونانی روابط بسیار نیکو برقرار کرده برای آنها کمکهای مالی چشم‌گیر می‌فرستاد تا اطاعت و محبتشان را نسبت به دربار ایران بر دوام بدارد. هرودوت در موارد متعددی از سران یونانی که کمکهای مالی آردشیر اول را دریافت می‌کردند و گوش به فرمانش بودند نام برده است؛ و این گواهی نشانه مردم‌داری این شاهنشاه بزرگ است که در همه جا اعمال می‌شده و آرامش و امنیت را در سراسر کشور پهناور هخامنشی برقرار می‌داشته است. به همین سبب، این شاهنشاه نزد تاریخ‌نگاران یونانی گاه مرتبه‌ئی بیش از داریوش بزرگ یافته است. هرودوت که معاصر آردشیر اول بوده با احترام شایسته از آردشیر اول یاد کرده ضمن یک مقایسه شتاب‌آلوده میان داریوش و خشیارشا و آردشیر اول نوشته که «داریوش نمونه یک تلاش‌گر، خشیارشا نمونه یک جنگ‌جو، و آردشیر نمونه یک جنگاور بزرگ بود؛ از این رو ما وقتی از این مردان نام می‌بریم باید از آنها با احترام شایسته یاد کنیم».^۱ پلوتارک نوشته که آردشیر اول به خاطر بزرگ‌منشی و روحیه والایش در میان همه شاهان ایران برجستگی خاصی دارد.^۲

آردشیر اول پادشاهی باتدبیر بود و وفاداری اقوام تابعه و شوکت ایران را با سیاستهای حکیمانه و بخردانه و با گشاده‌دستی و سخاوت مندی بی‌مانندی در جهان حفظ

۱. هرودوت، ۶/۱۳۹.

۲. پلوتارک، کتاب آردشیر/۱.

کرد. او برای جلبِ خشنودیِ هرچه بیشتر مردمِ سرزمینهای زیرِ سلطه و حفظِ نظم و آرامش در این سرزمینها اقدامات اثربخشی انجام داد که نمونه‌ئی از آن را تورات (در کتابهای عزرا و نحمیا) برای ما برجا نهاده است. بنابراین نوشته‌ها، او به‌یکى از سران یهودا به نام عزرا که سِمَتِ نمایندۀ تام‌الإختیار قوم بنی‌اسرائیل در دربار ایران داشت فرمود که به اورشلیم برود و معبد اسرائیلیان را بازسازی کند، قانون کهنِ یهود را با توجه به قانون شاهنشاهی بازنویسی کند و برای یهودان بخواند، و ثبات امنیت و آرامش را در کشور اسرائیل برقرار بدارد. اردشیر در فرمان‌نامه‌ئی که به دست عزرا داد کاهنان و لایوان و رهبران دینی یهود را از پرداختن مالیات و باج راه‌داری (عوارض گمرکی) معاف داشت. متن فرمان اردشیر به عزرا را تورات چنین آورده است:

از جانب ارتخششتا شاهنشاه، به عزرا کاهن و کاتبِ کاملِ شریعتِ خدای آسمان. اما بعد؛ فرمانی از من صادر شد که هر کدام از قوم اسرائیل و کاهنان و لایوان ایشان که در سلطنت من اند و به رفتن همراه تو به اورشلیم راضی باشند بروند. چون که تو از جانب شاهنشاه و هفت مشاورِ او فرستاده می‌شوی تا دربارهٔ یهودا و اورشلیم بر وفقِ شریعتِ خدایت که در دستِ تو است تفحص نمائی، و سیم و زری را ببری که شاهنشاه و مشاورانش برای خدای اسرائیل بذل کرده‌اند که جایگاهِ او در اورشلیم است، و نیز همهٔ سیم و زر و هدایای نذری که قوم تو و کاهنان برای خانهٔ خدای خود که در اورشلیم است داده‌اند را ببری... و هر چه به نظر تو و برادرانت پسند آید بر حسب ارادهٔ خدای خودتان انجام دهید. و ظرفهایی که برای خدمتِ خانهٔ خدایت به تو داده شده است را به حضور خدای اورشلیم تسلیم کنی. و چیزهای دیگر که برای خانهٔ خدایت لازم است هر چه که ضروری می‌دانی را از خزانهٔ پادشاه بده. و از من ارتخششتا فرمانی به همهٔ خزانه‌داران ماورای رود (یعنی رود اردن) صادر شده که هر چه عزرای کاهن و کاتبِ شریعتِ خدای آسمان از شما بطلبد را انجام دهید؛ تا صد وزنه سیم، تا صد قرابه شراب، تا صد قرابه روغن؛ و نمک نیز هر چه که بخواهد... و به شما اعلام می‌دارم که بر همهٔ لایوان (کاهنانِ متولیِ معبد) و سرودخوانان (پیش‌نمازان) و دربانان و خادمانِ خانهٔ خدایتان جزیه و خراج و باج راه‌داری نهادن جایز نیست. و تو ای عزرا! بر طبقِ شرع خدای خودتان که در دست تو است قاضیان و داورانی از میان کسانی که به احکامِ خدایتان آگاهی دارند را منصوب کن، ... و کسانی که نمی‌دانند را تعلیم دهید. و هر که بر طبقِ شریعتِ خدای خودتان و قانون شاه عمل نکند بر او حکم کنید

که یا اعدام یا تبعید یا زندانی شود.^۱

عزرا سپس سیاهه‌ئی از نامه‌های سران بنی اسرائیل که همراه او از بابل به اورشلیم رفته‌اند را آورده است، و چه‌گونگی سفرش از بابل تا اورشلیم را به‌اختصار شرح می‌دهد، و گزارشی از اقدامات اصلاحی که به فرمان شاهنشاه در اورشلیم انجام داده است را به‌دست می‌دهد، و به‌کمک‌های نقدی از زر و سیم که دربار ایران - به‌نوشته او شاه و مشاورانش - برای اقدامات اصلاحی در اورشلیم در اختیار او نهاده بوده اشاره می‌کند که همه را در حضور سران اورشلیم ثبت کرده است؛ و از اقداماتی که برای تدوین قوانین مدنی و جزائی برای قوم بنی اسرائیل انجام داده است خبر می‌دهد.

حاکمیت اورشلیم نیز به‌کاهنی به‌نام نَحْمِیا سپرده شد که در تورات از انبیای اسرائیل است و سالهای بسیاری را در ایران به‌سر برده بوده، و لاف‌زنانه به‌اسرائیلیان می‌گفته که در بزمهای شاهی^۲ باده‌ریز (ساقی باده) و مورد محبت و نوازش شاهنشاه بوده است.

اقدامات عزرا در فلسطین، چنان‌که در تورات می‌خوانیم، بسیار موفقیت‌آمیز بود، و چندان مورد خشنودی یهودان قرار گرفت که پیش‌گوهای یهود خبر از ظهور تجلی‌نویین اراده خدای اسرائیل برای فرستادن خوش‌بختی همگانی می‌داد.^۳

این نمونه که خبرش به‌صورت نوشته برای ما بازمانده است نمونه‌ئی از اقدامات اردشیر است که در همه سرزمینهای درون قلمرو شاهنشاهی اعمال شده و ثبات و آرامش را در جهان زیر سلطه ایران برقرار می‌داشته است.

وقتی گواهی نویسندهگان تورات (انبیای بنی اسرائیل) درباره رفتار اردشیر اول با قوم کوچک و بی‌اهمیتی همچون اسرائیل این‌گونه باشد معلوم می‌شود که رفتار شاهنشاه با اقوام بزرگتر پدران‌تر از این نیز بوده است.

گفتیم که عزرا نماینده و سرپرست امور قوم اسرائیل در شوش بود. بنابر ترتیباتی که کوروش و داریوش ایجاد کرده بودند، هرکدام از اقوام زیر سلطه شاهنشاهی یک نماینده تام‌الاختیار در دربار ایران داشت که سِمَتش شبیه «وزیر امور اقوام و ملیتها» در یک نظام شبه‌فدرالی بود. این شخص بلندپایه‌ترین شخصیت هر قوم و از خاندان حکومت‌گران

۱. کتاب عزرا، باب هفتم.

۲. بنگر: کتاب نحمیا، بابهای ۱ و ۵.

دیرینه بود. کلیهٔ امور مربوط به اقوام و سرزمینهای زیر سلطه معمولاً به توسط این شخصیتها اداره می شد؛ و دربار ایران به وسیلهٔ آنها بر امور قومیتها نظارت و هدایت داشت. این شخصیتها در زمان داریوش و خشایارشا و اردشیر و پس از آنها چندان مورد احترام دربار ایران بودند که پیکرهاشان در شوش و تخت جمشید کنده کاری شد. تصاویر «هدیه بران» که بر دیواره های تخت جمشید دیده می شود از همین شخصیتها است که نمایندگان قوم خودشان اند؛ تصاویری که نشان می دهد دربار ایران میان اینها و پارسیان و مادها تفاوتی قائل نیست، و همه را یک سان می شمارد. داستانهای یونانیان که می گویند فلان شخصیت بلندپایهٔ یونانی به عنوان «دوست شاهنشاه» در دربار ایران می زیست و بر سر سفرهٔ شاهنشاه می نشست، اشارهٔ واقعیست به چنین شخصیتهای یونانی است که سرپرستان امور یونانیان در دربار ایران بودند.

جنبش استقلال طلبانه در مصر

در سال ۴۶۰ پم مردی از خاندان فرعونان به نام «ان حوروس» پسر پسامتیخ که حاکم یکی از شهرهای لیبیا از جانب ایران بود، با استفاده از فرصتی که درگذشت ناگهانی شهریار سال خوردهٔ پارسی مصر (هخامنش پسر داریوش) به پیش آورده بود، سپاهسانی که از سربازان لیبی و مزدوران یونانی در اختیار داشت را برداشت و به مصر لشکر کشید و به صدد بیرون کشیدن مصر از سلطهٔ ایرانیان و احیای نظام فرعونی در کشورش برآمد. ظاهراً مزدوران یونانی سپاه ایران در مصر نیز به اشارهٔ آتن قول مساعدت به او داده بودند؛ زیرا در نبرد سختی که در شمال غرب مصر درگرفت سپاهیان ایران شکست یافتند و ان حوروس ممفیس را گرفته تشکیل سلطنت داد تا پادشاهی فرعونی را احیاء کند. ولی سپاهیان ایران که از یاری سپاهیان بومی نیز برخوردار بودند در پادگانهای ممفیس و تبس استواری نشان دادند و به انتظار رسیدن کمک از ایران ماندند.^۱

اختلافی که مذهب ان حوروس با مذهب رسمی کاهنان سنتی مصر داشت مانع از آن بود که شورش او در مصر همه گیر شود. بیشینه کاهنان (فقهای) مصر نیز به خاطر خشنودیئی که از رفتار ایرانیان داشتند نه خواهان او بل که خواهان شاهنشاه ایران بودند. ولی او در صدد بود که با تکیه بر نیروی مزدوران یونانی و لیبیایی که در فرمان داشت مصر را از سلطهٔ ایرانیان بیرون بکشد. او با آتن نیز - که روزگاری در قلمرو مصر فرعونی بوده -

۱. هرودوت، ۳/۱۳-۱۵. توکیدید، ۱/۱۰۴. او مستد، تاریخ شاهنشاهی، ۴۱۳.

تماس گرفته سران آتن را برای شوراندان یونانیان برضد ایرانیان برآغالید، به این امید که با مشغول داشتن نیروهای ایران در مقابله با شورشهای یونانیان بتواند قدرت نوپایش در مصر را استوار سازد.

آردشیر برای جلوگیری از همسویی آتن و یونانیان با شورش ان حوروس و متوقف کردن هرگونه احتمال شورش ضد ایرانی در یونان، افسری پارسی به نام مگه بازو را از لیدیّه با اختیارات ویژه به اسپارت فرستاد؛ و تحریکاتی که آتنی‌ها درصدد انجامش بودند با تهدیدها و رشوه‌هایی که مگه بازو به سران یونانیان داد فروخوابانده شد.

نیز، آردشیر برای فرونشاندن شورش ان حوروس سپاهیان شام را به فرمان‌دهی شهریار سوریه (این نیز نامش مگه بازو) به مصر گسیل کرد. یک هخامنشی به نام آریارمنه نیز به عنوان شهریار به مصر فرستاده شد.

ان حوروس که بر مزدوران یونانی و لیبیایی تکیه داشت و در میان کاهنان مصری دارای حمایتی نبود در برابر این سپاه شکست خورد؛ مزدوران یونانی‌ش چنان کشتار شدند که از میان همه مزدوران یونانی فقط پنجاه نفر زنده دررفتند.

ان حوروس دست‌گیر شد، و شورش فروخوابید. پنجاه کشتی از مزدوران یونانی که پیش از این برای کمک به ان حوروس به راه افتاده بودند زمانی به کرانه شمالی مصر رسیدند که شورش فروخوابیده بود. سرنوشت این مزدوران البته کشتار بود، و بسیاری‌شان نیز توانستند که از راه دریا به یونان بگریزند.

ان حوروس به ایران فرستاده شد تا شاهنشاه درباره‌اش تصمیم بگیرد. دست‌گیرشدگان یونانی نیز سرانشان به همراه ان حوروس به ایران فرستاده شدند. ان حوروس و یونانیان به فرمان شاهنشاه به زندان افتادند. فرزندان و اعضای خاندان ان حوروس مورد بخشودگی قرار گرفتند، و یکی از پسران ان حوروس به جای پدرش به حاکمیت همان شهری در لیبیا گماشته شد که پدرش پیش از شورش داشت.

ان حوروس پنج سال دیگر زنده بود، و پیش از آن که بخشوده شود از دنیا رفت؛ اما یونانیانی که دست‌گیر شده بودند به زودی مورد بخشودگی شاهنشاه قرار گرفته آزاد شدند و به سرزمینهای خودشان برگشتند (سال ۴۵۶ پ.م).^۱

به دنبال سرکوبی شورش، به فرمان آردشیر در مصر اصلاحات دامنه‌دار و رضایت‌بخشی انجام شد، و کاهنان و مردم مصر بیش از پیش از شاهنشاه و ایرانیان رضایت

خاطر یافتند چنان‌که در نوشته‌هایی از کاهنان مصری که از آن زمان بازمانده است می‌خوانیم که کاهنان بلندپایه مصری اردشیر دوم را - همچون داریوش و خشیارشا - یکی از فرعونان قانونی مصر و برگزیده و پسر خدای آسمانی (آمون رع) به‌شمار می‌آوردند و او را تقدیس می‌کردند.

هیچ سندی که نشان‌گر ناخشنودی سران مصر از ایرانیا در این زمان باشد تا کنون یافت نشده است، و شاید هیچ‌گاه یافت نشود.

یونان در زمان اردشیر اول

پس از این رخدادها، آتنی‌ها از بیم آن‌که شاهنشاه برضد آتن دست به اقدامی بزند یک هیأت بلندپایه به شوش فرستادند.

آن‌گونه که اومستد از نوشته‌های یونانیان بازنوخته است،^۱ در مذاکراتی که سران آتن با دربار ایران داشتند به‌ایشان اطمینان داده شد که شاه ایران برای یونانیان یک دوست خوب است. آتنی‌ها نیز به‌دربار ایران قول دادند که درصدد برآغالیدن مردم جزایر دریای ایژه و ناامن کردن منطقه برنه‌آیند. دربار ایران نیز قول داد که اقدام به ایجاد پادگان در خاک یونان نکند، و از آتنی‌ها نیز قول گرفت که یونانیان در منطقه‌های مشخصی که مورد نظر دربار ایران بود اقدام به ساختن استحکامات نظامی و دفاعی نکنند و درصدد تقویت نیروی دریایی‌شان در دریای ایژه و افزودن بر شمار ناوهاشان نباشند. نیز از سران آتن پیمان گرفته شد که در آینده از یاری به‌هرگونه شورش در مصر و لیبی خوداری کنند.

این هیأت با دست پر به‌آتن برگشت؛ زیرا دربار ایران استقلال آتن را به رسمیت شناخته و به‌آنها اطمینان داده بود که درصدد الحاق آتن به قلمرو شاهنشاهی برنه‌آید.

ولی آتن هیچ‌گاه بلندپروازیهایش برای تشکیل یک پادشاهی آتنی در دماغه بالکان و دریای ایژه را از سر بیرون نکرد. چند سالی پس از رخدادهای بالا و در سال در سال ۴۴۵ پم، پریکلس - حاکم مقتدر آتن - با شاه اسپارت وارد یک پیمان صلح سی ساله شد، و قصد داشت که یونانیان جزایر دریای ایژه و کرانه‌های غربی اناتولی را برضد ایران بشوراند، و با استفاده از آشفتگی اوضاع در سرزمینهای آیونیه (سرزمینهای یونانی‌نشین غرب اناتولی) در خاک اصلی یونان بر دامنه قلمرو خویش افزوده تشکیل سلطنت آتنی بدهد. او در پی‌گیری برنامه خودش جزیره میلیتوس را در یک لشکرکشی غافل‌گیرانه

۱. بنگر: اومستد، ۴۲۲-۴۲۴.

متصرف شد، ولی سران جزیره به ساردیس گریخته از شهریار لیدیه (پشوتن پسر ویشت‌آسپه) برای بیرون راندن آتنی‌ها استمداد کردند. یک سپاه ۷۰۰ مردی از مردوران یونانی به میلیتوس گسیل شد، آتنی‌ها با دادن تلفاتی گریختند، و جزیره به دامن ایران برگردانده شد (سال ۴۴۱ پ.م).

پشوتن در جزایر دریای ایژه و نیز شهرهای یونان اروپایی که در قلمرو ایران بودند اقدامات خشوندرانه‌ئی انجام داد، و برای آرام داشتن آتن نیز هیأتی از شخصیت‌های بلندپایه از ساردیس به همراه یکی از سران آتن که در خدمت ایران بود به آتن گسیل شد تا با سران آتن مذاکراتی انجام داده به آنها اطمینان دهد که ایران درصدد گرفتن آتن نیست، و آتن نیز نباید که درصدد برآغالیدن یونانیان برضد ایرانیان باشد.

به دنبال این رخدادها، و در اثر تحریکاتی که سران آتن انجام می‌دادند، میان اسپارت و آتن اختلاف افتاده پیمان صلح ۳۰ ساله که پیش از این میان آتن و اسپارت منعقد شده بود از جانب آتنی‌ها شکسته شد، و به زودی جنگ‌های درازمدتی میان آتن و اسپارت آغاز شد که به «جنگ‌های پلوپونیس» معروف است. این جنگ‌ها یونان اروپایی را به آشوب کشاند و توان آتن و اسپارت را به تحلیل برد.

گرچه عموم تاریخ‌نگاران قدیم یونان این جنگ‌ها را ناشی از تحریکات دربار ایران در آتن و اسپارت نوشته‌اند، ولی هیچ نشانه‌ئی به دست نداده‌اند که معلوم بدارد ایران چه‌گونه در برافروختن شعله‌های این جنگ دست داشته باشد.

در یک داستان ساده لوحانه نوشته‌اند که دولت ایران یک روسپی بسیار زیبا به نام نارگیلیه که آوازه زیبایی او در همه جا پیچیده بود را با چندین روسپی زیباروی دیگر به آتن فرستاد؛ سیاست‌مردان برجسته آتن اینها را با آغوش باز پذیرفتند، و رازهای پنهانی و درونی آتن به زودی به دست شاه افتاد، و ناگهان جنگ‌های پلوپونیز در سال ۴۳۱ آغاز شد.^۱ چنین داستانی - البته - توجیهی ساده‌انگارانه برای رخداد بزرگی چون جنگ داخلی یونان است که سالها ادامه یافت و گزندهای بسیار بزرگی به یونانیان رساند. این که ناگهان میان سران آتن با خودشان از سوئی و میان آتن و اسپارت از سوی دیگر چنان اختلافی افتاد که به جنگ ویران‌گر انجامید تفسیرش برای مردم آتن دشوار بود، و نویسندگانشان - ناچار - آغاز شدن آن را به حضور نارگیلیه و روسپیان زیبارو در آتن پیوند دادند، و اختلاف شدیدی که میان سران آتن بروز کرد را ناشی از اقدامات پنهانی نارگیلیه

و همدستانش پنداشتند که به توطئهٔ دربار ایران صورت گرفته بود.

علت حقیقی جنگهای پلوپونیز رقابت اسپارت و آتن بر سر سروری سیاسی در یونان اروپایی بود، تلاشی که حدود یک سده بود که در یونان اروپایی برای تشکیل سلطنت سراسری آغاز شده و تا کنون به نتیجه نرسیده بود.

یونان از اواخر سدهٔ ششم پم که با ایران و جهان شرقی در ارتباط قرار گرفت بدایات تشکیل تمدن خویش را آغاز کرده بود، و چنین جنگهایی پی آمدهای ناگزیر آن بود که می بایست به تشکیل یک سلطنت پهناور یونانی انجامد و سراسر یونان اروپایی را زیر یک چتر قدرت مند درآورد. این تلاشها - که مشابهت بسیار زیادی با تلاشهای کاوےهای ایرانی در سدههای پیش از تشکیل پادشاهی ماد داشت - یک سدهٔ دیگر پس از آغاز جنگ پلوپونیز در یونان ادامه یافت تا آن که با تشکیل پادشاهی پهناور مقدونیه در شبه جزیرهٔ بالکان ثمر داد، و جهان هیلنی به عنوان یک قدرت وارد عرصهٔ جهانی شد.

نتیجهٔ جنگهای پلوپونیز ویرانیهای گستردهٔ سراسری در یونان اروپایی بود. مسئولیت حفظ صلح و آرامش جهانی که دولت ایران بر دوش داشت ایجاب می کرد که دربار ایران برای پایان دادن به ناآرامیهای ویرانگر در یونان اقدام کند. با این حال، دربار ایران در میان این جنگها کاملاً بی طرف ماند و هیچ دخالتی در امور داخلی یونانیان نکرد. به نظر می رسد که به علت آن که مزدوران یونانی در شورش ان حوروس مصری شرکت کرده بودند آردشیر از یونانیان در خشم بود، لذا آنها را به حال خود وا گذاشت تا سرزمینشان را به دست خودشان ویران کنند.

از زمان کوروش بزرگ تا کنون، این نخستین بار بود که دولت ایران مسئولیت حفظ صلح و نظم و امنیت جهانی را در این منطقه از جهان به پشت سر می افکند و چشمانش را بر رخدادهای ویرانگر یونان می بست.

شاید آردشیر تشخیص داده بود که یونانیان ترجیح می دهند که ایران در امور داخلی یونان مداخله نکند و یونانیان را به حال خودشان واگذارد تا مشکلاتشان را در میان خودشان به طریق خودشان حل کنند. همین مداخله نکردن ایران برای فرونشاندن شعله های جنگهای داخلی یونانیان بود که تاریخ نگاران بعدی یونان را به این گمان افکند که این جنگها را تحریکات ایرانیان در یونان برپا کرده بوده است.

در پایان این جنگها درازمدت که یازده سال ادامه داشت، اسپارت به طور کامل وابسته به ایران شد، و در این باره ضمن سخن از یونان در گفتار گذشته سخن گفتیم، و

دیدیم که دولت ایران به ارتش اسپارت مستمری می داد، ناوگان اسپارت مستمری بگیر ایران بود، و نیز دیدیم که آتن نیز در عین حفظ استقلالش کم و بیش وابسته به ایران بود و یکی از سران آتن به نام ال کبیادس به عنوان مشاور امور یونان در ساردیس می زیست و زبان پارسی آموخته و تابعیت ایران را پذیرفته بود و رخت ایرانی می پوشید و مستمری سالانه گزافی دریافت می کرد.

همه اینها خبر وابستگی شهرهای یونان به ایران با حفظ خودمختاری داخلی بود. تنها شهری از شهرهای یونان که استقلال کامل داشت آتن بود، که او نیز از وابستگی مالی به ایران بیرون نبود، و بسیاری از سرانش از ایران کمکهای مالی خشنودکننده دریافت می کردند که معنای دیگرش مستمری بود؛ به اضافه آن که همیشه گروههای از مردان آتنی به عنوان سپاهیان مزدور در پیاده نظام ارتش ایران در لیدیه و مصر و لیبی خدمت می کردند.

اومستد فصل تاریخ ایران در دوران اردشیر اول را با عنوان برجسته جدایی بینداز و زیر فرمان آور آغاز کرده و نشان داده است که اردشیر اول چه گونه با استفاده از طلاهایش سران یونان را خریده و سراسر یونان را به زیر فرمان خویش در آورده بود.^۱

خشیارشا دوم و داریوش دوم

در دوران ۴۱ ساله سلطنت اردشیر اول ایران همچون دوران داریوش و خشیارشا همچنان شوکت و قدرت خویش را در جهان حفظ کرد و از تمدن خاورمیانه به بهترین گونه ممکن پاس داری نمود.

پس از درگذشت اردشیر اول به سال ۴۲۴ پم پسر بزرگترش خشیارشا که ولی عهد بود به سلطنت رسید. ولی خشیارشا دوم چون که مردی سال خورده بود پس از دو سال درگذشت و جایش را به برادرش داریوش دوم داد.

دوران سلطنت داریوش دوم دوران استمرار ثبات و آرامش در دربار و سراسر شاهنشاهی بود. جنگهای پلوپونیز در چهارمین سال سلطنت داریوش دوم متوقف شد و میان آتن و اسپارت آشتی برقرار گردید تا یونان اروپایی به دوران آرامش برگردد. ولی این آرامش نیز زودگذر بود، و بلندپروازیهای آتن سبب بروز جنگ داخلی دیگری در سال ۴۱۳ شد که خسارتهای بسیار برای یونانیان به دنبال آورد.

۱. اومستد، ۴۶۵ به بعد.

علت بروز دوباره جنگ اسپارت و آتن آن بود که آتن در این سال در یک حرکت برق‌آسا با چندین ناو به جزیره سیکلیه (سیسیل) لشکرکشی کرد. هدف از این لشکرکشی تاراج اموال مردم سیکلیه بود که بازرگانان ورزیده و بسیار ثروتمند بودند. این یک اقدام ضدتمدنی و آشوب‌گرانه بود، و ایجاب می‌کرد که دربار ایران برای گوش مالی دادن به آتن اقدام کند.

به دنبال این رخداد، پشوتن - به علت ناشایستگی در اداره امور یونانیان - از شهریار یونان لیدیه برکنار شد و به جای او یک افسر بسیار شایسته پارسی به نام چیترفرنه پسر وی درنّه به ساردیس گسیل شد و اختیار نظارت بر سراسر شبه جزیره بالکان نیز به او داده شد.

نیمه شمالی بالکان شامل آتن و تبس و مقدونیه و تراکیه و بیزانت و جزایر دریای ایژه تا این زمان در حیطه نظارت شهریار لیدیه، و نیمه جنوبی شامل اسپارت به اضافه جزایر کریت و سیکلیه و قبرس و دیگر جزایر جنوب غرب اناتولی در حیطه نظارت شهریار لیکیه بود. یک پارسی به نام فرنّه بازو که تازه به جای پدر متوقایش به شهریار لیکیه رسیده بود برای آن که سرپرستی جنوب شبه جزیره بالکان را به نفع چیترفرنه از دست ندهد به شاه اسپارت فرمان فرستاد که از راه سالامیس به آتن لشکر بکشد. چیترفرنه نیز در رقابت با فرنّه بازو لشکری از مزدوران یونانی برای شاه اسپارت فرستاد تا در لشکرکشی او به آتن شرکت کنند؛ بعلاوه در مذاکراتی که با سران دعوت شده اسپارت به ساردیس انجام داد پذیرا شد که به سپاهیان اسپارت مستمری بدهد و هزینه نگهداری ناوهای اسپارت را بپردازد.

به این سان جنگ داخلی یونان دیگر باره از سر گرفته شد.

در میان این رخدادها، در سال ۴۱۰ پ.م، به دنبال درگذشت شهریار پارسی مصر، یک مدعی فرعونی - که از مردم جنوب مصر بود و در منطقه نوبه (آخرین سرزمینهای جنوبی مصر) از جانب ایران حکومت می‌کرد - بر ضد سلطه ایرانیان به پا خاست و به کمک مزدوران یونانی بر یکی از شهرهای مهم مصر دست یافته برای خودش تشکیل سلطنت داد؛ ولی همین که شهریار جدید به مصر گسیل شد، به سبب آن که مردم مصر از این مدعی فرعونی حمایت نمی‌کردند و ایرانیان را بر بومیان ترجیح می‌دادند و از پرداختن مالیات به مدعی فرعونی خودداری می‌ورزیدند، او توان نداشت که هزینه نگهداری سربازان مزدورش را که عموماً یونانی و لیبیایی بودند تأمین کند، و سلطنتش خود به خود متلاشی

شد.

اسنادی که مربوط به این دوران در مصر بازمانده است نشان می‌دهد که این شورش در مصر پشتوانهٔ مردمی نداشته و کاهنانِ مصری فرعونِ راستین را شاهنشاه ایران می‌دانسته‌اند. در این اسناد از داریوش دوم با نام «مری آمون رع انتاریوش» - یعنی داریوش که روح آمون و رع (هر دو خدای مصر) است - یاد شده و او را تنها فرعونِ زمانه می‌شناخته‌اند.

جنگهای داخلی یونانیان که در سال ۴۱۳ از سر گرفته شده بود زیانهای بزرگی بر آتن وارد آورد و اسپارت که از کمک ایران برخوردار بود در آن پیروز شد و پیمان صلح خِفَّت باری بر آتن تحمیل شد و آتن در یونان منزوی شد.

بیشینهٔ ناوهای آتن در این جنگها نابود شده بودند، زیانهای مادی کمرشکنی به آتن رسیده بود، و امید آتن به این که به آن زودیها بتواند قدرت بگیرد از دست رفته بود.

اومستد نوشته که برندهٔ جنگ دوم آتن و اسپارت ایرانیان بودند. آنها از راه کمکهای مالی که به اسپارت دادند پیمان صلح را بر آتن تحمیل کردند.^۱

نوشته‌اند که آتنی‌ها پیروزی اسپارت را نتیجهٔ کمکهای ایران به اسپارت دانستند و از ایران در خشم بودند. و این درست بود، زیرا آتن و اسپارت پس از این جنگ بیش از هر زمان دیگری وابسته به ایران شدند؛ اما ایران - طبق پیمان نامه‌ی - استقلال آتن و اسپارت را به رسمیت شناخت، از اسپارت تعهد گرفت که از آرامش و امنیت منطقهٔ جنوبی شبه جزیرهٔ بالکان حفاظت کند، و هر شورش احتمالی که در یکی از شهرهای منطقه برضد سلطهٔ ایران به پا شود را سرکوب کند.

متن پیمان نامه‌ی که چیتِرْفَرَنَه از جانب شاهنشاه به شاه اسپارت داد را توکیدید چنین آورده است:

داریوش شاه و فرمان برانش هیچ‌گاه با اسپارت و هم‌پیمانان اسپارت نخواهند جنگید و به آنها آسیب نخواهند رساند. چنانچه اسپارتهای تقاضائی از شاهنشاه داشته باشند یا چنانچه شاهنشاه تقاضائی از اسپارتهای داشته باشد، در صورتی که یکدیگر را برای این تقاضا متقاعد کنند شایسته است که انجام گیرد. آنها جنگ و صلح را با همکاری یکدیگر انجام خواهند داد. سپاهیان که شاهنشاه به سرزمینهای خودش

فراخوانده باشد (یعنی مزدورانی که از اسپارت وارد ارتش ایران در اناتولی شوند) هزینه نگهداری شان برعهده شاهنشاه (یعنی دولت ایران) خواهد بود. چنانچه یکی از شهرهائی که شامل این پیمان‌اند به‌ضد سرزمینهای شاهنشاه برخیزد دیگران باید مانع او شوند و با همه توانشان به شاهنشاه یاری دهند. شاهنشاه هم همین وعده را به آنها می‌دهد.^۱

در همین زمان هیأت بلندپایه آتنی برای بستن پیمان مشابهی وارد ساردیس شدند، و چیترفرئه از آنها خواست که حاکم دیگری را برای خودشان برگزینند؛ و آنها ناچار به این فرمان گردن نهادند.

به این سان، چنانکه می‌بینیم، آتن و اسپارت در پایان سده پنجم پم گرچه دارای حاکمیت مستقل بودند ولی زیر فرمان ایران قرار داشتند. شاهنشاهی ایران مأموریت خویش به شایسته‌ترین نحو ممکن در پاس‌داری از صلح و امنیت در یونان اروپایی و جزایر دریای ایژه و مدیترانه را انجام داده بود. آتن بارها و بارها نشان داده بود که اگر به حال خود رها شود آرامش منطقه را برهم می‌زند؛ لذا پاس‌داری از آرامش و امنیت اقتضا می‌کرد که آتن همیشه در مهار و زیر نظر باشد.

اما این آرامش اجباری آتن که توسط مهاری که ایران بر سر او نهاد بود بر او تحمیل شد برای آتن بسیار سودمند بود. کاروانهای بازرگانی آتن دوباره در دریاها به‌سوی بندرگاههای مدیترانه‌یی به راه افتادند، جوانان آتنی دوباره فرصت یافتند که به اناتولی و مصر بروند و وارد ارتش ایران شوند. از این رهگذر درآمدهائی که برای یونانیان انبوه بود به‌سوی آتن سرازیر شد. این درآمدها رفاه را برای آتنی‌ها به‌دنبال آورد، و اندیشه‌وران آتنی با فراغتِ بال فرصت یافتند که به پرداختن اندیشه‌هاشان پردازند.

درخشانترین چهره‌های فرهنگی تاریخ یونان (سوفسطائیان و سقراط و شاگردانش) از همین زمان به‌بعد برصحنه تمدن یونان ظاهر شدند و به فرهنگ‌سازی پرداختند. از همین زمان بود که آتن رفت تا جایگاه خویش را در صحنه تمدن جهانی تعیین کند؛ و این فرصتی اجباری بود که سیاستهای حکیمانهٔ دربار ایران در اختیار آتن نهاده بود.

آتنی‌ها اکنون در سروده‌هاشان لاف‌زنانه می‌گفتند که خداها ایرانیان را نوکر

۱. توکیدید، ۸/۳۳، اومستد، ۴۹۰.

یونانیان کرده‌اند و آنها را واداشته‌اند تا به یونانیان برای آباد کردن کشورشان کمک کنند؛ و همچنان نمایش‌نامه «پارسیان» اسخیلیوس که لاف پیروزی آتن در سالامیس بر خشیارشا می‌زد را به روی صحنه می‌بردند و خویشتن را هنوز هم چندان نیرومند می‌دیدند که می‌توانند در هر نبردی ایرانیان را شکست بدهند. در نمایش‌نامه دیگری که تیمیتیوس میلیتوسی مقیم آتن برای شرکت در مسابقه نمایش‌نامه‌های منظوم سروده بود (سال ۴۱۰ پم) لاف می‌زدند که آتنیها همچون اسپارتیان نیستند که به خاطر حصول پولهای زر ایرانیان تن به زیردستی ایرانیان بسپارند و خفت را پذیرا شوند.

این سروده‌ها چندان آتنی‌ها را خوش دل داشت که تیمیتیوس برنده جایزه بزرگ مسابقه شد. این در حالی بود که بسیاری از جوانان آتنی خود را برای رفتن به آتاتولی و مصر برای مزدوری در ارتش ایران آماده می‌کردند، و شماری از افسران برجسته‌شان اکنون در ساردیس در خدمت ارتش ایران بودند.

